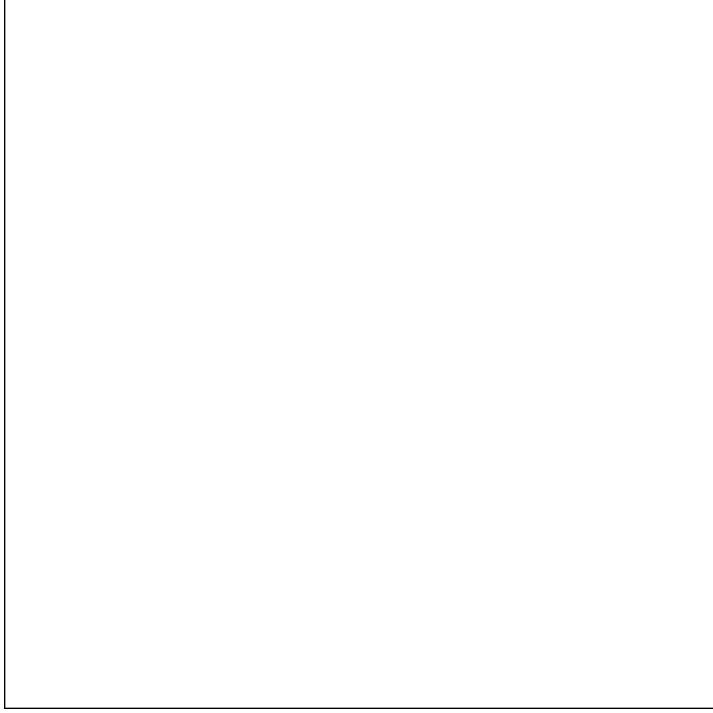




انٲقام ٲر زنده ي عسل ٲنا

La revanche de l'indicateur



Zulu folktales ✎

Wiehan de Jager 🗣️

Marzieh Mohammad Haghighi 📖

Persian / French 🗨️

Level 4 📊

(imageless edition)



Storybooks Canada

storybookscanada.ca

انٲقام ٲر زنده ي عسل ٲنا / La revanche de

l'indicateur

Written by: Zulu folktales

Illustrated by: Wiehan de Jager

Translated by: (fa) Marzieh Mohammadian

Haghighi, (fr) Alexandra Danahy

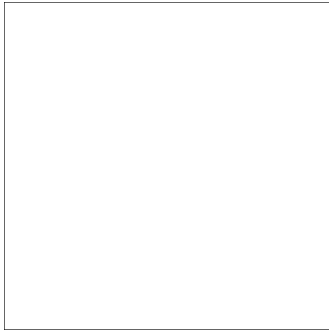
This story originates from the African Storybook (africanstorybook.org) and is brought to you by Storybooks Canada in an effort to provide children's stories in Canada's many languages.



This work is licensed under a Creative Commons

[Attribution 3.0 International License.](https://creativecommons.org/licenses/by/3.0)

<https://creativecommons.org/licenses/by/3.0>



این داستان نگده پرنده ی عسل نما و مرد حریصی به نام گینگيله می باشد. یک روز زمانی که گینگيله برای شکار بیرون رفته بود صدای نگده را شنید. خیال خوردن عسل، دهان گینگيله را به آب انداخت. او ایستاد و با دقت گوش کرد و آنقدر جستجو کرد تا اینکه بالاخره پرنده را در بالای درخت دید. "جیک جیک - جیک جیک - جیک جیک"، صدای حرکت پرنده روی برگ ها شنیده می شد، وقتی که از این درخت به آن درخت می پرید. او "جیک جیک - جیک جیک - جیک جیک" می کرد، و هر از گاهی متوقف می شد تا اینکه مطمئن شود که گینگيله دارد او را دنبال می کند.

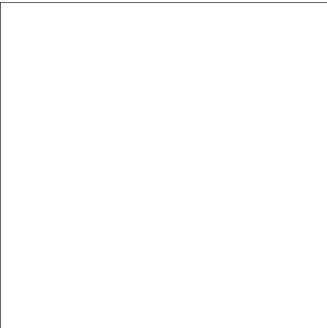
...

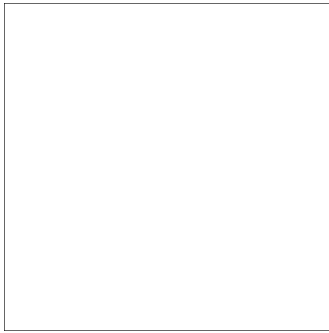
Voici l'histoire de Ngede l'indicateur et un jeune homme avide nommé Gingile. Un jour, lorsqu'il chassait, Gingile entendit l'appel de Ngede. Gingile commença à saliver en pensant au miel. Il arrêta et écouta attentivement, fouillant jusqu'à ce qu'il trouve l'oiseau dans les branches au-dessus de sa tête. « Chitik-chitik-chitik, » le petit oiseau ébranla, en volant d'un arbre à l'autre. « Chitik-chitik-chitik, » il lança, arrêtant de temps en temps pour s'assurer que Gingile le suivait.

Après une heure et demie, ils atteignirent un figuier sauvage énorme. Ngède sautilla éperdument parmi les branches. Il s'installa ensuite sur une branche et inclina sa tête vers Gingile comme pour dire, « Le voici ! Viens vite ! Qu'est-ce qui te prend autant de temps ? » Gingile ne pouvait pas voir d'abeilles du dessous de l'arbre, mais il avait confiance en Ngède.

...

بعد از نیم ساعت، آنها به یک درخت انجیر وحشی و حشری بزرگ رسیدند. نگده دوتوانه
 و او در بین شاخه ها می پرید. سپس او بر روی یک شاخه نشست و سرش را به
 سمت گتنگله کشید. انگار که می جواسست بگوید " حالا بیای اینجا! چرا داری
 اینقدر طولش می دهی؟ گتنگله زنبوری در پشتت ندیده اما به نگده اعتماد
 کرده بود.





بنابراین گینگیله نیزه ی شکارش را در پایین درخت گذاشت و مقداری شاخه ی کوچک جمع کرد و آتش کوچکی درست کرد. وقتی که آتش خوب می سوخت، او یک چوب خشک بلند را در قلب آتش قرار داد. این چوب به اینکه دود زیادی تولید می کند مشهور بود. او طرف سرد چوب را با دندانش گرفت و در حالیکه چوب می سوخت و دود می کرد شروع به بالا رفتن از تنه ی درخت کرد.

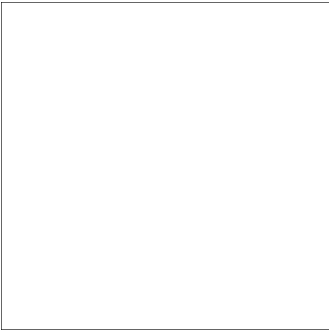
...

Alors, Gingile déposa sa lance sous l'arbre, recueilli des brindilles séchées et alluma un petit feu. Un coup que le feu brûlait bien, il mit une longue branche au cœur du feu. Ce bois était connu pour la fumée qu'il créait quand il brûlait. Gingile commença à grimper, tenant entre ses dents le bout froid de la branche qui fumait.

Ainsi, quand les enfants de Gingile entendent l'histoire de Ngede ils respectent le petit oiseau. Chaque fois qu'ils récoltent du miel, ils s'assurent de laisser la plus grande partie du rayon pour l'indicateur !

...

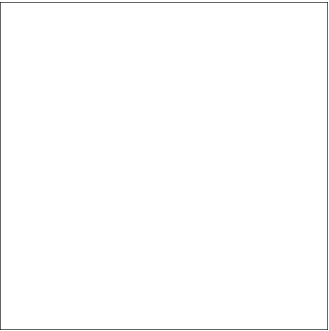
وینا پراپراپ، از وقتی که بچه های گینگله داستان نگاه را شنیدند برای پرنده ی می کنند می کنند، هر وقت که می برداشتند، سعی می کنند که بزرگ ترین قسمت از شانه ی عسل را برای پرنده ی عسل نگاه دارند. هر وقت که عسل را برداشتند، هر وقت که عسل را برداشتند، سعی می کنند که بزرگ ترین قسمت از شانه ی عسل را نگاه دارند. هر وقت که عسل را برداشتند، سعی می کنند که بزرگ ترین قسمت از شانه ی عسل را نگاه دارند.

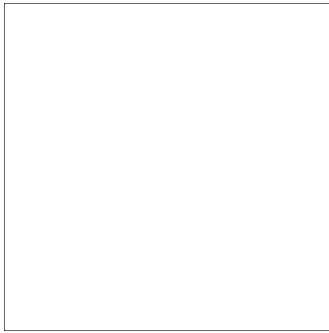


Bientôt il pouvait entendre le bourdonnement bruyant des abeilles chargées. Elles rentraient et sortaient d'un creux dans le tronc d'arbre - leur ruche. Lorsque Gingile rejoint la ruche il mit le bout fumant de la branche dans le creux. Les abeilles sortirent, fâchées et méchantes. Elles s'envolèrent parce qu'elles n'aimaient pas la fumée - mais pas avant d'avoir donné des piqures douloureuses à Gingile !

...

که ای صدای بلند و بیژ و بیژ زنبورها را شنید. آنها داشتند به حفره ای که در داخل تنه ی درخت بود و کندو می کردند. زمانی که در داخل تنه ی درخت بود و کندو می کردند، سعی می کردند که بزرگ ترین قسمت از شانه ی عسل را نگاه دارند. هر وقت که عسل را برداشتند، سعی می کنند که بزرگ ترین قسمت از شانه ی عسل را نگاه دارند. هر وقت که عسل را برداشتند، سعی می کنند که بزرگ ترین قسمت از شانه ی عسل را نگاه دارند.

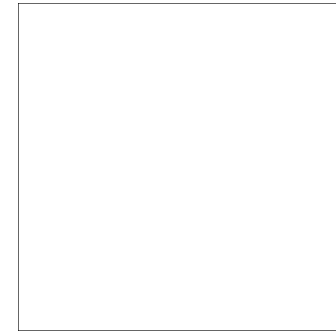




وقتی که زنبورها بیرون بودند، گینگیله دستش را به داخل لانه فشار داد. او یک مشت پر از شانه ی عسل سنگین که از آن عسل غلیظ می چکید و پر از زنبورهای کوچک بود بیرون آورد. او با دقت شانه ی عسل را در داخل کیسه ای که بر روی شانه اش حمل می کرد قرار داد. و شروع کرد به پایین آمدن از درخت.

...

Quand les abeilles furent sorties, Gingile enfonça ses mains dans le nid. Il sortit des poignées du nid desquelles s'écoulaient du miel riche et des larves grasses et blanches. Il mit le nid soigneusement dans la besace il portait sur son épaule et commença à descendre de l'arbre.



قبل از اینکه پلنگ به گینگیله ضربه بزند، او با عجله فرار کرد به پایین درخت. به خاطر اینکه عجله داشت او شاخه را گم کرد، و با یک ضربه ی سنگین روی زمین فرود آمد وزانویش پیچ خورد. او با سرعتی که در حد توانش بود لنگان لنگان دور شد. از خوش شانسی او، پلنگ هنوز خیلی خواب آلود بود که بخواهد او را تعقیب کند. آن پرنده ی عسل نما انتقامش را گرفت. وگینگیله درس عبرت گرفت.

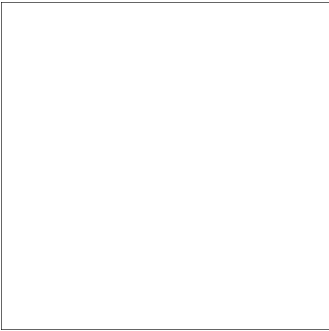
...

Avant que Léopard puisse s'en prendre à Gingile, ce dernier se précipita en bas de l'arbre. Dans son empressement, il manqua une branche et atterrit par terre avec un bruit sourd, tordant sa cheville. Heureusement pour lui, Léopard était encore trop endormi pour le poursuivre. Ngede, l'indicateur, eu sa revanche. Et Gingile retint sa leçon.

Gingile grimpa, se demandant pourquoi il n'entendait pas le bourdonnement habituel. « Peut-être que la ruche est très profonde dans l'arbre, » se dit-il. Il se remonta sur une autre branche. Mais au lieu de la ruche, il arriva face-à-face avec le visage d'un léopard ! Léopard était très fâché que son sommeil ait été interrompu si brusquement. Elle plissa ses yeux et ouvrit sa bouche pour révéler ses grandes dents pointues.

...

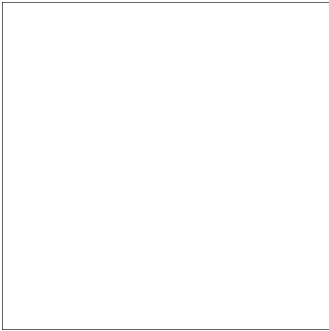
گینگله گریمپا، در تعجب بود که چرا صدای معمول و نیز ویز زنبورها را نمی‌شنید. او با خود فکری کرد، "شاید کندو در عمق تنه‌ی درخت است." او جوجه‌ی شاخه‌ی درختی را نگاه کرد و دید که درخت بسیار عمیق است. او جوجه‌ی شاخه‌ی درختی را نگاه کرد و دید که درخت بسیار عمیق است. او جوجه‌ی شاخه‌ی درختی را نگاه کرد و دید که درخت بسیار عمیق است.

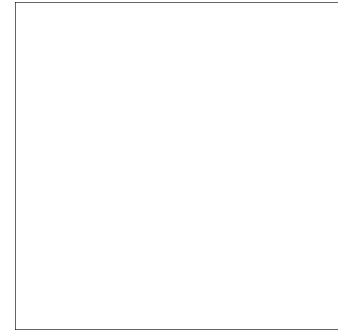
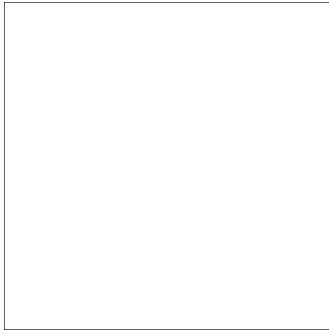


Ngede regardait avec impatience tout ce que Gingile faisait. Il attendait qu'il laisse un gros morceau de nid d'abeille comme signe de remerciement pour l'indicateur. Ngede voltigeait de branche en branche, de plus en plus près du sol. Finalement, Gingile arriva au pied de l'arbre. Ngede se percha sur une roche près du garçon et attendit sa récompense.

...

نگده نگاه می‌کرد با بی‌تابی به همه‌ی کارهایی که گینگله داشت انجام می‌داد و مشتاقانه انتظار داشت که گینگله یک تکه بزرگ از شاخه‌ی درخت را برای او بگذارد. او مشتاقانه نگاه می‌کرد و دید که درخت بسیار عمیق است. او جوجه‌ی شاخه‌ی درختی را نگاه کرد و دید که درخت بسیار عمیق است.





ولی گینگیله آتش را خاموش کرد، نیزه اش را برداشت و به سمت خانه راه افتاد و به نگده توجه نکرد. نگده با عصبانیت گفت، "ویک-تورر! ویک-تورر!" گینگیله ایستاد، و به پرنده ی کوچک نگاه کرد و بلند بلند خندید. "تو مقداری عسل می خواهی دوست من؟ آره! ولی من همه ی کارها را خودم کردم، و کلی نیش خوردم و زنبورها مرا گزیدند. چرا باید این عسل دوست داشتنی را با تو قسمت کنم؟" سپس او به راهش ادامه داد. نگده خیلی عصبانی بود! این راه مناسبی برای رفتار با او نبود! اما او تاوان کار خود را می دهد!

...

Mais Gingile éteint le feu, ramassa sa lance et commença à rentrer chez lui, en ignorant l'oiseau. Ngede lança, fâché, « VIC-torr ! VIC-torr ! » Gingile arrêta, dévisagea le petit oiseau et éclata de rire. « Tu veux du miel, mon ami ? Ha ! Mais c'est moi qui ai fait tout le travail et reçu toutes les piqûres. Pourquoi est-ce que je devrais partager ce miel avec toi ? » Et il quitta. Ngede était furieux ! Cela n'était aucune manière de le traiter ! Mais il aurait sa revanche.

چند هفته بعد یک روز گینگیله دوباره صدای نگده را شنید. او عسل خوشمزه را به یاد آورد، و یک بار دیگر مشتاقانه آن پرنده را دنبال کرد. بعد از اینکه گینگیله را در طول جنگل هدایت کرد، نگده ایستاد تا روی یک درخت تیغ دار چتر مانند استراحت کند. گینگیله فکر کرد، "آهان". "کندو باید در این درخت باشد." او سریعاً آتش کوچکش را درست کرد و شروع به بالا رفتن کرد، شاخه ی دوددار را با دندانش گرفت. نگده نشست و تماشا کرد.

...

Un jour, plusieurs semaines plus tard, Gingile entendit de nouveau l'appel de Ngede. Il se souvint du miel délicieux et suivi avec impatience l'oiseau une fois de plus. Après avoir mené Gingile le long de la forêt, Ngede arrêta pour se reposer dans un acacia faux-gommier. « Ahh, » pensa Gingile. « La ruche doit être dans cet arbre. » Il parti rapidement son petit feu et commença à grimper, la branche fumante entre ses dents. Ngede, assis, le regardait.